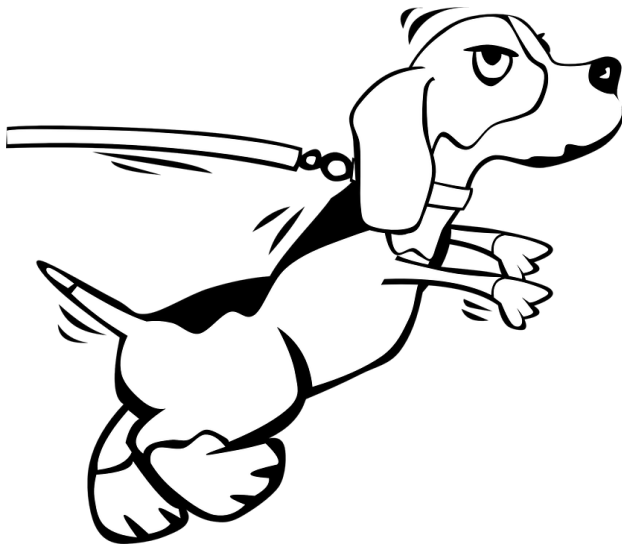


خیلی سرکش و خیلی دوسدار پیروی کردن!

خطبه ای از انجیل متا فصل 21؛ 28-32



28 «عقیده شما در این خصوص چیست؟ شخصی دو پسر داشت. او نزد پسر بزرگ خود رفت و به او گفت: 'پسرم، امروز به تاکستان برو و در آنجا کار کن.' 29 آن پسر جواب داد: 'من نمی‌روم' اما بعد پشیمان شد و رفت. 30 آنگاه پدر نزد دومی آمد و همین را به او گفت و پاسخ داد: 'اطاعت می‌کنم. ای آقا! اما هرگز نرفتم. 31 کدام‌یک از این دو نفر بر طبق میل پدر رفتار کرد؟» گفتند: «اولی» پس عیسی جواب داد: «بدانید که باجگیران و فاحشه‌ها قبل از شما به پادشاهی خدا وارد خواهند شد. 32 زیرا یحیی آمد و راه صحیح زندگی را به شما نشان داد و شما سخنان او را باور نکردید ولی باجگیران و فاحشه‌ها باور کردند و شما حتی بعد از دیدن آن هم توبه نکردید و به او ایمان نیاوردید.»

به من دو دقیقه وقت بده الان انجام می‌دهم. وقتی این جمله را

من می‌شنوم فوراً می‌خواهم که به شخص مقابل خودم، اعتراضی داشته باشم. آیا ما در مقابل این جمله چیز دیگری تجربه نکرده ایم؟ ادم می‌تواند از این جمله این را بفهمد که کودکان به خیلی چیزها بله می‌گویند ولی منظورشان در اصل نه می‌باشد. عیسی برای ما امروز مثالی با همین مضمون از یک خانواده ای دارد. عیسی قصد ندارد که به ما درس زندگی کردن بیاموزد بلکه او می‌خواهد به ما بگوید که رفتار ما جلو خداوند چطور می‌باشد. در این مقوله عیسی با این گونه از افراد که همیشه بله می‌گویند سرکار داشته است. فریضیان و دینداران آن زمان در این باره و در زمان بله گفتن به همه چیز در مکان اول قرار داشتند. آنها همه کارهای خوب دینداری را انجام می‌دادند. آنها روزه می‌گرفتند عبادت می‌کردند انجیل می‌خواندند و کارهای نیک انجام می‌دادند. ادم می‌توانست یک لیست بلندی از تمام آن کارها تهیه کند. ولی یک چیز خیلی مهم در آنها وجود نداشت و آن هم وجود خود خدا در آنها. آنها دقیقاً برعکس خواست خدا عمل می‌کردند. این دینداری که فقط در عموم به نمایش در می‌آید هیچ پایداری نخواهد داشت. وقتی که زمانی موضوع بین انتخاب خدا و منافع ما باشد و زمانی که ما بایستی تصمیم مهمی بگیریم دیگر آن وقت خدا پشت همه خواسته‌های ما قرار می‌گیرد. این روشن می‌شود که اینگونه از افراد فقط منافع خودشان را در خدا می‌بینند. آنها فقط افرادی بودند که فقط بله می‌گفتند و میلی به پیروی کردن خدا نداشتند. عیسی با این عمل خودش این را روشن می‌کند که خدا خود حقیقت است و دوری، نمی‌تواند با خدا زندگی کند. برای همین شیطان از زمان پیدایش انسان سعی کرد که با ترفندهای مختلف حقه‌های زیادی را در مقابل خداوند بکار گیرد. و برای همین هم شیطان ما را وادار کرده است که مطیع او بشویم. و این مطیع بودن از مدت‌های زیادی در خون و جسم ما انسانها رخنه کرده است. و این مطیع بودن ما را به خواب عمیقی می‌برد و ما دیگر نمی‌توانیم به حقیقت پی ببریم و ببینیم که رابطه ما با خدا قطع شده است. بعضی از زمان‌ها هم پیش می‌آید که انسان‌ها آن چنان با اعمال خوبی که انجام داده‌اند مشغول هستند که نمی‌دانند چه بلایی بر سرشان آمده است. در اینجا است که این جمله‌ها را انسان‌ها می‌گویند: مهم نیست که به چه ایمان داری مهم این است که تو ادم خوبی باشی. معنی این ادم خوب دقیقاً چه می‌تواند باشد. آیا منظور اعمال ظاهری ما می‌باشد. از همه بدتر این است که انسان‌ها نقش خداوند را بازی می‌کنند و خودشان چیزهای خوب و بد را تعیین می‌کنند. این امکان هم وجود دارد که انسان‌ها با حسادت تمام برای بدست آوردن خوبی با هم بجنگند ولی درحالی که آنها در مسیر اشتباهی قدم برداشته‌اند. قبل از اینکه پولس با عیسی آشنا شود او هم همچنین ادمی بود. یعنی کسی که برای خدا می‌جنگید. جنگی که او برای خدا می‌کرد در اصل برای خدا نبوده بلکه برای مسائل خود پتروس می‌بوده است. عیسی قصد دارد که همه این اعمال را با داستان خودش کنار بزند. او می‌خواهد که تمام این بازی‌ها را به اتمام برساند. او می‌خواهد به همه انسان‌ها بفهماند که چه بلایی بر سر آنها آمده است. او برای ما مثالی را می‌گوید که در آن پسری به پدر خود قول وفاداری را می‌دهد ولی در عمل آن پسر چیز دیگری در سر داشته است. عیسی همیشه از یهودیان زمان خود مثال می‌زند. ما همچنین نباید از کارهای شیطان که در کلیسای ما انجام می‌دهد تعجب کنیم. ما در اصل مسیحیانی هستیم که به همه چیزهای خداوند در ظاهر بله می‌گوییم. ما غسل تعمید گرفته ایم و هر یکشنبه ایمان مان را به سه خدای یگانه نشان می‌دهیم. و ما در آنجا به خدا بله می‌گوییم. و این می‌تواند همان اتفاقی برای ما بیافند که برای فریضیان رخ داده بود. ما به همه چیز بله می‌گوییم ولی قلب ما جای دیگری قرار دارد. در زندگی ما چیزهای مهمتری از خدا وجود دارند. و این امکان وجود دارد که به این فکر کنیم که ما به جای خوبی رسیده ایم و ایمان خوبی داریم و خدا هم از ما راضی باید باشد. و اگر این ادامه پیدا کند ما دیگر ایمان اصلی مرکز انجیل را دیگر متوجه نمی‌شویم. و خیلی سریع پیش می‌آید که چیزهای دیگر جای ایمان مان را بگیرد. من می‌توانم به راستی بگویم که اینها گاهی برای ما اتفاق می‌افتد. بعضی وقت‌ها هم کلیسا به شکل یک نهاد فرهنگی درمی‌آید که در آن نظریات سیاسی بیان می‌شوند. حال می‌توان این سوال را پرسید که چه اتفاقی رخ می‌دهد که اگر فردا صبح هیچ کلیسایی دیگر در جهان وجود نداشته باشد. امکان دارد که کسی بگوید هیچ اتفاقی نیفتاده است؟ اگر پاسخ این

سوال بله است. پس ما راه را کاملا اشتباه رفته ایم. از 2000 سال پیش تا کنون کلیسا تاثیرات زیادی را بر جامعه داشته است. که مژده بخشنده گی و محبت را به همه داشته است. شاید این دنیای ما یک کیسه در بسته ای باشد. آیا اینها حقیقی هستند یا دروغ؟ آیا ما هم مطیع دیگران شده ایم و به خدا بله می گوئیم ولی عمل دیگری انجام می دهیم؟

عیسی برای ما از پسر دیگر این مرد صحبت می کند که پدرش او را خیلی دوست می دارد. و او را پسر صدا می کند. ولی پسر به او بی اعتنائی می کند و از او دور می شود. چیزی که اینجا اشکار است این می باشد که انسان ها خدا را با آگاهی تمام رد می کنند. و رابطه میان خدا و انسان ها خراب شده است. و خدا مستقیم به آنها خطاب می کند. یعنی به باج گیرها و بی بندبارها. حالتی که این انسان ها در مقابل خداوند قرار می گرفتند را فقط ما می توانیم اینگونه تصور بکنیم. آن دختر زیبایی که با زیبایی خودش مردم را فریب می داد، کاری نمی کرد جز در مقابل خداوند قرار می گرفت. همانطور که دخترهای

امروزی نیز اینگونه اعمال را انجام می دهند. همانطور حالت آن باج گیر نیز به همین صورت بوده است زیرا او با دولت رم ارتباط می داشته است و به مردم خودش ظلم می کرد. و این خانم بی بندبار و این باج گیر به گروهی از مردم تعلق دارند که فریضیان آنها را بی ایمانان می خواندند. آنها با این دوشخص بسیار بد رفتار می کردند و آنها عقیده داشتند که آن دو در نزد خدا هیچ برکتی را دریافت نمی کنند. و آنها هیچ زمان به آن سطح خوبی از زندگی انسان ها نمی رسند. مثال عیسی در اینجا برای ما خیلی کاربرد دارد. زیرا این گونه از افراد هنوز هم در این دوران زندگی می کنند. بله این گونه انسان هایی وجود دارند که از زندگی روزمره ما انسانها الگو برداری می کنند. و ادم از آنها هیچ انتظاری نمی تواند داشته باشد. ادم دیگر از آنها هیچ امیدی نمی تواند داشته باشد زیرا آنها بر طبق قوانین اخلاقی ما زندگی نمی کنند. نیازی نیست که ما به دوردست ها نگاه کنیم و این افراد را ببابیم. زیرا ما می توانیم آن دختری را ببینیم که از دست خانواده اش فرار می کند و به گروه داعش می پیوندد. و یا ادم های مستی که در جلوی در کلیسا همیشه ایستاده اند. آیا آنها روزی تغییر می کنند. ولی عیسی می تواند زیرا او بر تمام این افراد تمرکز می کند. او به ما نشان می دهد که چیزهای با ارزشی نسبت به آن کسانی که فقط بله می گویند وجود دارند. عیسی می خواهد که با این مثال ما را کمی بی قرار کند. و این حس بایستی در هر لحظه به سوی ما بیاید، زمانی که ما دیگر مسیحی نمی باشیم و فرمان های خدا را دیگر نگاه نمی داریم. ما نیازی نداریم که به دوردست ها بنگریم در اطراف ما انسان های زیادی وجود دارند که در سطح پایینی از جامعه زندگی می کنند. ما باید در اینجا خجالت بکشیم. ولی در اینجا ما نباید به این فکر بیافتیم که ما انسان ها چه کاری می توانیم بکنیم. زیرا در آن صورت ما در جایگاه خداوند قرار می گیریم. و ما تصمیم می گیریم که چه کسی اشتباه می کند و چه کسی اشتباه نمی کند. حال این سوال را ما باید از خودمان بپرسیم که چه اتفاقی رخ داده است که آن باجگیر و آن بی بندبار چگونه به جایی رسیده بودند که دیگر فقط فرامین خدا را انجام می دادند. یعنی در آخر به خدا اری گفته اند. ولی ما می توانیم همه اینها را از طریق زکا باجگیر بفهمیم. او از جماعت پنهان شده بود و در بالای درختی نشسته بود. و قصد داشت تا عیسی را از دور ببیند. و سپس عیسی او را از بالای درخت پایین می آورد. چیزی که در آنجا اتفاق می افتد یک معجزه می باشد. این زکا که تا آن روز در مقابل خدا قرار می گرفت حالا در یک روز زندگی او عوض شده و یک ادم جدیدی می شود. او بجای اینکه پول زور از دیگران بگیرد حالا پول ستمگران را می گیرد و به صاحبانشان می دهد. چه چیزی باعث تغییر زکا شده بود. دقیقاً این همان تغییری است که هر کسی با عیسی دیدار می کرد به آن می رسید. عیسی شخصا انسان ها را تغییر داده است. و عیسی باز هم در مسیر تغییر دادن انسان ها می باشد. این مثال برای ما حالت های انسان هایی که در مقابل خدا دیوار بلندی کشیده اند را اشکار می کند. برای همین شاید پیغام خداوند برای همه کافی نباشد. برای همین عیسی همه را صدا می زند تا انسان ها را تغییر بدهد. شاید این فریضیان نیز چیز دیگری دوست داشته باشند انجام بدهند یعنی کلام خدا را گوش کنند و به آن عمل کنند. عیسی این امید را از ما دریغ نمی کند. و همچنان کارش را ادامه می دهد. شاید تو در یک مسئله ای گیر افتاده ای و نمی توانی از آن بیرون بیایی؟ شاید هم تو به این عقیده داری که تو نمی توانی خواست خدا را انجام دهی و برای همین آن را نمی خواهی داشته باشی؟ اگر اینطور باشد پس تو دقیقاً جای درستی با عیسی قرار گرفته ای. او با تمام قدرت و محبتش تو را به اغوش می گیرد. و در نگاه تو به یک چیز دیگری فکر می کنی و دوست داری که خواست خدا را انجام بدهی.

آمین